

نگاهی دیگر به مبحث غلو

امیر توحیدی^۱
هومن متین نیکو^۲

چکیده

جریان غلات آن چنان بعضی از پژوهشگران را تحت تأثیر قرار داده که خود دچار گزافه‌گویی درباره برخی از معارف و فضائل معصومان صلوات الله علیهم اجمعین شده‌اند. این مقاله درصدد تقد یکی از آثار ایشان با عنوان «تأثیر اندیشه‌های غالیان بر برخی از مفسران ائمه‌گرای شیعی» است که در شماره پنجم پژوهش‌نامه قرآن و حدیث به قلم آقای بهمنعلی دهقان منگابادی به چاپ رسیده است.

کلیدواژه‌ها: غلو، غلات، تفسیر، تأویل، روایت.

مقدمه

وقتی می‌خواهیم پیرامون مسأله‌ی دینی اظهار نظر کنیم، آنچه می‌بایست مدنظر قرار گیرد ابتداءً آیات شریفه قرآن کریم و سپس روایات معصومان علیهم السلام درباره آن موضوع است. در غیر این صورت دچار تفسیر به رأی شده، خطا رفته‌ایم. بنابراین نخست لازم است «غلو» و «غالی» را طبق معیار مذکور بشناسیم.

الف - قرآن کریم

مشتقات واژه «غلو» چهار بار در قرآن کریم به کار رفته است که در دو مورد معنای لغوی مدنظر است: «إن شجرة الزقوم. طعام الاثیم. کالمهل یغلی فی البطون. کغلی الحمیم»

۱- استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

۲- فارغ التحصیل کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

(الدخان، ۴۳-۴۶)، یعنی: آری! درخت زقوم، خوراک گناه پیشه است. چون مسی گذاخته در شکمها می‌گذارد؛ همانند جوشش آب جوشان. لکن معنای اصطلاحی این کلمه که با بحث ما ارتباط دارد در دو آیه زیر آمده است:

۱- «قل یا اهل الکتب لاتغلو فی دینکم غیر الحق و لا تتبعوا أهواء قوم قد ضلوا من قبل و اضلوا کثیرا و ضلوا عن سواء السبیل» (المائدة، ۷۷)، یعنی: بگو: ای اهل کتاب، در دین خود بنا حق گزافه‌گویی نکنید، و از بی‌هوسهای گروهی که پیش از این گمراه گشتند و بسیاری [از مردم] را گمراه کردند و [خود] از راه راست منحرف شدند، نروید.

۲- «یا اهل الکتب لاتغلو فی دینکم و لا تقولوا علی الله إلا الحق إنما المسیح عیسی ابن مریم رسول الله و کلمته القتها إلی مریم و روح منه فأمنوا بالله و رسله و لا تقولوا ثلثه...» (النساء/۱۷۱)، یعنی: ای اهل کتاب، در دین خود غلو نکنید، و درباره خدا جز [سخن] درست مگویید. مسیح، عیسی بن مریم، فقط پیامبر خدا و کلمه اوست که آن را به سوی مریم افکنده و روحی از جانب اوست. پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و نگویید [خدا] سه گانه است...

در این آیات خداوند متعال از «غلو کردن» و «سخن غیرحق» نهی فرموده است. لکن در آیه ۱۷۱ سوره نساء، خداوند حضرت عیسی (ع) را «رسول» و «کلمه» خود معرفی کرده است. بنابراین جعل عنوان و فضیلتی از ناحیه خداوند ارتباطی به «غلو» که آیه از آن نهی نموده، ندارد.

آری، نسبت الوهیت دادن به پیامبر که برخی از مسیحیان بدان معتقد شدند مربوط به مسأله غلو است که آیه از آن نهی فرموده است.

ب - روایات معصومان (ع)

امام صادق علیه السلام «غالی» را چنین معرفی می‌فرماید: «الغالی قد اعتاد ترک الصلاة و الزکاة و الصیام و الحج فلا یقدر علی ترک عاداته و علی الرجوع الی طاعه

نگاهی دیگر به مبحث غلو ۸۷

الله عزوجل ابدأ» (مجلسی، ۲۵/۲۶۵)، یعنی: غالی عادت به ترک نماز و زکات و روزه و حج کرده و نمی‌تواند عادتش را ترک‌کند و لذا هیچ وقت به اطاعت خدای عزوجل باز نمی‌گردد.

بنابر آیات گذشته و کلام حضرت صادق علیه‌السلام غلات کسانی هستند که اولاً نسبت الوهیت و خدایی به بندگان خداوند می‌دهند و ثانیاً پایبند به ظواهر شریعت نیستند. باید توجه داشت که قائل شدن به علم غیب مطلق و ربوبیت ائمه (ع) نیز نوعی نسبت الوهیت دادن است که در این صورت شخص در زمره غلات می‌گنجد.

اما با کمال تأسف نویسنده مقاله مورد بحث بدون هیچ گونه دلیلی، ذکر فضایل و معارف والای ائمه معصومان علیهم‌السلام را به جریان غلو و غالیان پیوند زده است. در صورتی که روایات فراوان و محکمی که از ذوات مقدسه معصومان به ما رسیده بیانگر آن است که فهم مقام و فضایل ایشان هیچ گاه برای ما قابل دسترسی نیست و ما وظیفه داریم نسبت به فضایی که درباره آنان مواجه می‌شویم، سر تعظیم فرود آورده و لااقل چنانچه قلبمان پذیرا نشد، سکوت کنیم.

تنها به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

۱- حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله و سلم در خطبه غدیر^۱ فرمود: «إن فضائل علی بن ابی طالب عند الله عزوجل و قد أنزلها فی القرآن أكثر من أن احصیها فی مقام واحد، فمن أنباکم بها و عرفها فصدقوه» (طبرسی، احمد بن علی بن ابی طالب، ۱/۱۴۴؛ مجلسی، ۲۱۷/۳۷، روضة‌الواعظین، ۱/۹۹)، یعنی: ای گروه مردم! براستی فضائل علی بن ابیطالب نزد خداوند است و آنها را در قرآن نازل فرموده، و از شمار خارج است، پس هر که شما را بدانها خبر داد و آگاه ساخت او را باور نموده و تصدیق کنید.

۱- جهت بررسی سند خطبه غدیریه نک: انصاری، محمدباقر. ایشان این خطبه شریف را از کتاب‌های «روضه‌الواعظین»، «الاحتجاج»، «العدد القویة»، «الیقین»، «التحصین»، «الاقبال»، «الصرات المستقیم»، «نهج‌الایمان» و «نزهة الکرام» تنظیم و تلفیق و تنقیح کرده‌اند.

۲- حضرت رضا علیه السلام فرمود: «و قال أمير المؤمنين (ع): لا تتجاوزوا بنا العبودية ثم قولوا ماشئتم و لن تبلغوا...» (مجلسی، ۲۷۹/۲۵)، یعنی: حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند: از مرز عبودیت ما تجاوز نکنید سپس هر چه می‌خواهید بگویید هر چند به غایت آن در حق ما نخواهید رسید...

۳- امام صادق (ع) فرمود: «اجعلونا مخلوقین و قولوا فینا ما شئتم فلن تبلغوا» (همانجا)، یعنی: ما را مخلوق قرار دهید و سپس هر چه می‌خواهید درباره ما بگویید هر چند که به آن [حقیقت واقعی ما] نخواهید رسید.

۴- امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا (ص) فرموده است: «به راستی که حدیث آل محمد سخت و دشوار است. به آن ایمان نمی‌آورد مگر فرشته مقرب یا پیامبر مرسل یابنده‌ای که خدا دلش را به ایمان آزموده است. آنچه از حدیث آل محمد به شما رسید و دل شما آن را پذیرفت و فهمیدید، بگیرید و آنچه را دل شما قبول نکرد و آن را نفهمیدید به خدا و رسولش و به عالم آل محمد برگردانید. هلاکت در اینجا است که برای یکی از شما آنچه را تحمل ندارد و نمی‌تواند بفهمد بازگویند و او بگوید: «به خدا این نمی‌شود.» این انکار همان کفر است.» (کلینی، ۳۳۳/۲)

برخی از مفاد روایات فوق عبارتند از:

۱- ائمه معصومان صلوات الله علیهم اجمعین عبد و مخلوق هستند. (حدیث شماره

دو و سه)

۲- آن ذوات مقدسه صاحب فضایل و مقاماتی هستند که ما هیچ‌گاه قادر به درک

حقیقی آن نمی‌شویم. (حدیث دو و سه)

۳- چنانچه فضیلتی یا مقامی درباره آن بزرگواران به ما گزارش شد، می‌بایست

بپذیریم (حدیث شماره یک) و چنانچه به هر دلیلی قلبمان آن را بر نتافت، وظیفه داریم

سکوت کرده معنای آن را به صاحب اصلیش برگردانیم. (حدیث شماره چهار)

نقد مقاله

هرچند مقاله مذکور حاوی برخی نکات ارزنده همچون بیان مواضع دفعی معصومان(ع) در مواجهه با غالیان و مفوضه می‌باشد^۱ اما دو اشکال اساسی و بنیادین در مقاله مذکور دیده می‌شود:

اول: نویسنده طبق عقاید و سلايق شخصی خویش، منابعی را صحیح و مقبول فرض کرده، سپس آنچه راجع به فضایل اهل بیت علیهم السلام در منابع دیگر مواجه شده، جعلی شمرده است.

دوم: احادیثی را که به زعم خود جعلی دانسته بدون هیچ گونه دلیل علمی و منطقی به غلات نسبت داده است.

شرح اشکال اول

نویسنده به شدت درصدد القای این مطلب است که تفاسیر شیخ طوسی و طبرسی رحمة الله علیهما معتدل و صحیح و تفاسیر روایی عیاشی، قمی، فرات کوفی، فیض کاشانی و حویزی رحمة الله علیهم تحت تأثیر غالیان قرار گرفته و منحرف گشته‌اند. این موضوع در نه جای مقاله وی تکرار شده است! (صص ۷، ۸، ۱۶، ۱۸، ۲۲، ۲۳، ۲۴ و ۲۵) نکته آن که هیچ دلیلی برای این سخن خود جز مقبولیت عامه ارائه نمی‌کند.

در قسمت چکیده می‌نویسد: «مفسرانی نظیر شیخ طوسی (۴۸۵-۴۶۰ ق) و امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن طبرسی (۵۴۸ ق) که در سده‌های پنجم و ششم می‌زیسته‌اند با شناخت صحیحی که از احادیث موضوعه غالیان داشته‌اند، از ذکر این روایات در تفاسیر خود امتناع ورزیده‌اند و به همین دلیل تفاسیر آنان از مقبولیت بیشتری در جهان اسلام برخوردار می‌باشد.»

۱- جهت مشاهده این روایات نک: مجلسی، ۴۹۸/۲۵، ۲۶۴.

در این بخش، ذکر سه نکته حائز اهمیت و توجه است:

اولاً: مقبولیت نزد عامه مردم و جهان اسلام مبنای حق و باطل و معیار صحت عقیده‌یی نمی‌تواند باشد. قرآن کریم بارها می‌فرماید: «و اکثرهم لایعقلون» (المائدہ، ۱۰۳)، «اکثرهم لایعلمون» (الانعام، ۳۷) و ...

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در کلامی گوهر بار می‌فرماید: «أیها الناس، لاتستوحشوا فی طریق الهدی لقله أهله، فإن الناس قد اجتمعوا علی مائدة شعبها قصیر وجوعها طویل» (سید رضی، ۴/۶۴۹)، یعنی: ای مردم، در راه هدایت و رستگاری از جهت کمی پیروان آن (و بسیاری مخالفین) نگران نباشید، زیرا مردم گرد آمده‌اند بر سر خوانی که سیری آن اندک و گرسنگیش بسیار است.

ثانیاً: مطابق فرمایش دیگر امیر کلام در نهج البلاغه: «إنک لم تعرف الحق فتعرف أهله، و لم تعرف الباطل فتعرف من أتاه» (همانجا، ۶/۱۲۱۳)، یعنی: تو حق را نشناختی تا اهلش را بشناسی، و باطل را نشناختی تا پیروش را بشناسی. نه آنکه بخواهیم تفاسیر تبیان و مجمع البیان را باطل معرفی کنیم؛ لکن دلیلی نداریم تا همانند نویسنده مقاله مذکور هر آنچه در این دو تفسیر آمده صحیح و حق و هر آن چه درباره فضایل معصومان صلوات الله علیهم اجمعین در این تفاسیر نیامده باطل، جعلی و ساخته غلات بدانیم.

ثالثاً: نویسنده مقاله در صفحه ۲۲ می‌نویسد: «قمی (زنده قبل از ۳۲۹ ق) و فرات کوفی (۳۵۲ ق) در تفاسیر خود در ذیل شریفه «مرج البحرین یلتقیان. بینهما برزخ لایبغیان» (الرحمن، ۱۹-۲۰) آورده‌اند: منظور از «بحرین» علی و فاطمه، و مقصود از «برزخ» پیامبر (ص) و مراد از «لؤلؤ» و «مرجان» در آیه «یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان» حسن و حسین است (فرات، ۴۶۰؛ قمی، ۲/۳۴۴). این در حالی است که شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ ق) و امین الاسلام طبرسی (۵۴۸ ق) این نوع از تفسیر را نپذیرفته و در تفاسیر خود یاد نکرده‌اند (شیخ طوسی، ۹/۴۷۰؛ طبرسی، مجمع البیان، ۹/۳۳۴)

نگاهی دیگر به مبحث غلو / ۹۱

لکن برخلاف آن چه نویسنده می‌گوید، طبرسی در مجمع‌البیان، ذیل این آیه می‌نویسد: «و قد روی عن سلمان الفارسی، و سعید بن جبیر، و سفیان الثوری: إن البحرین علی و فاطمه علیهما السلام، بینهما برزخ محمد صلی الله علیه و آله و سلم، یرج منهما اللؤلؤ و المرجان الحسن و الحسین علیهما السلام». (طبرسی، ابو علی الفضل بن الحسن، ۳۳۶/۹)

ظاهراً نویسنده با این پیش فرض که چنین حدیثی نمی‌تواند صحیح باشد به سراغ مجمع‌البیان رفته است. لذا به صرف آن که در صفحه ۳۳۴ مجمع‌البیان حدیثی را که جناب علی بن ابراهیم قمی و جناب فرات کوفی در تفاسیرشان نقل کرده‌اند، ندیده، منکر شده؛ حال آنکه صاحب مجمع این معنی را در دو صفحه بعد آورده است!

حدیث مذکور در ذیل آیه شریفه «مرج البحرین یلتقیان...» را علاوه بر علی بن ابراهیم قمی و فرات کوفی در تفاسیرشان، شیخ صدوق در خصال (۶۵/۱)، سید شرف‌الدین حسینی در تأویل الآیات (۶۳۵-۶۳۶/۲) و ابن عقده در فضائل امیرالمؤمنین (ص ۲۱۶) نقل کرده‌اند. [جهت بررسی بیشتر نک: اللوامع النورانیه، سید هاشم بحرانی/۶۹۳-۶۹۵]

جالب آنکه این تأویل زیبا در برخی از منابع اهل سنت نیز آمده است. (حسکانی، ۲۰۸/۲؛ قندوزی حنفی، ۱۳۱/۱؛ سیوطی، ۶۶/۶؛ ابن جوزی، ۲۱۲)

شرح اشکال دوم

نویسنده در ادامه مقاله به ذکر معارف، فضایل و مقامات والای ائمه‌علیهم‌السلام اشاره کرده، آنها را بدون هیچ دلیلی ساخته غلات می‌داند.

اگر بنا باشد با عنایت به قرآن کریم و روایات متعدد معصومان (ع) به اثبات هر یک از آن موارد پردازیم، بعضی همچون علم غیب امامان نیازمند کتابی جداگانه و برخی دیگر لاقلاً محتاج به مقاله‌یی مفصل دارد. لذا به صورت موجز به هر یک اشاره و قضاوت و تتبع بیشتر را به خوانندگان محترم مجله واگذار می‌کنیم.

۱- علم غیب امامان

نویسنده در صفحه ۹ می‌نویسد: «از دیگر مسائلی که غالبان به امامان شیعه نسبت داده‌اند، آن است که به علم غیب و هر چیزی آگاهی دارند».

روایات عامه و خاصه در این زمینه خارج از حدّ و احصا است. از میان منابع شیعی تنها به فرازی از خطبه غدیر اشاره می‌شود: «معاشر الناس: ما من علم إلا وقد أحصاه الله فی و کل علم علمت فقد أحصيته فی إمام المتقین و ما من علم إلا علمته علیا و هو الامام المبین» (طبرسی، احمد بن علی بن ابی طالب، ۱/۱۲۸-۱۲۹؛ مجلسی، ۳۷/۲۰۸، روضه الواعظین ۱/۹۳)، یعنی: ای گروه مردم! خداوند متعال تمام علوم را به من عطاء فرمود و من هم تمام آنها را به علی بن ابی طالب؛ پیشوای پرهیزگاران و امام مبین تعلیم نمودم.

و از میان منابع اهل سنت به روایت عمار یاسر بسنده می‌کنیم:

عمار می‌گوید: خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بودم. مورچه‌های زیادی در جایی جمع شده بودند، گفتم: یا امیرالمؤمنین! آیا کسی از میان خلق خدا هست که بداند تعداد این مورچه‌ها چقدر است؟ حضرت فرمود: «ای عمار. من کسی را که می‌داند چه تعدادی هستند و می‌داند چه تعدادشان مذکر و چه تعدادشان مونث هستند، می‌شناسم.» عمار می‌گوید: به امام عرض کردم او کیست؟ حضرت فرمود: ای عمار آیا در سوره یس نخوانده‌ای: «و کل شیء أحصیناه فی امام مبین» عمار می‌گوید: بله مولا. حضرت می‌فرماید: «من آن امام مبین هستم.» (قندوزی حنفی، ۱/۸۹)

موضوع علم غیب با قرآن کریم نیز سازگاری دارد. آن‌جا که حضرت عیسی علیه‌السلام به عنوان ارائه معجزه الهی می‌فرماید: «و أنبئکم بما تأکلون و ما تدخرون فی بیوتکم» (آل عمران، ۴۹)، یعنی: و شما را از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید، خبر می‌دهم.

اما احادیثی که ظاهراً علم غیب را از امامان نفی می‌کند اشاره دارد به دفع چنین توهمی که آن بزرگواران بالذات و بدون افاضه حضرت حق صاحب چنین علمی باشند.

نویسنده مقاله نیز نمونه‌یی از آن روایات را ذکر کرده و روایات فراوان دیگر در زمینه علم غیب امامان را به غلات نسبت داده است.

۲- زنده کردن مردگان توسط علی علیه السلام

در صفحه ۱۰ می‌نویسد: «ابن حبان (۳۵۴ ق) در کتاب المجروحین ذکر کرده است که سلیمان بن مهران معروف به أعمش (۱۴۸-۶۱ ق) اظهار داشته است: چون از سخنان غلوآمیز مغیره بن سعید بجلی کوفی (۱۱۹ ق) با خبر شدم، نزد او رفتم، پرسیدم: آیا حضرت علی (ع) می‌تواند انسان مرده‌ای را زنده نماید؟ او در پاسخ بیان داشت: سوگند به خدایی [که] بذر را از زیر خاک بیرون آورد و جانداران را آفرید، او [حضرت علی (ع)] می‌تواند همه مردگان را از عهد آدم (ع) تاکنون زنده کند». (ابن حبان، ۸/۳)

این مطلب نیز تعارضی با قرآن ندارد. زیرا در آیه‌ای که ذکرش گذشت حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید: «و أحي الموتى بإذن الله» (آل عمران، ۴۹)، یعنی: به اذن خدا مردگان را زنده می‌گردانم.

جالب آن که نویسنده پس از نقل این مطلب فوراً فرمایش امام صادق (ع) را درباره مغیره بیان می‌کند که حضرت فرمود: «خدا مغیره را لعنت کند! او در کتابهای اصحاب پدرم دست برد و احادیثی را جعل نمود و به پدرم نسبت داد که حضرتش (ع) آن را بیان نکرده بود. پس از خدا پروا کنید و احادیثی را که با کتاب خدا و سنت پیامبر گرامی اسلام (ص) مخالفت دارد، نپذیرید».

روایت به روشنی بیانگر آن است که لعن امام صادق (ع) به جهت جعل احادیث مغیره نسبت به امام باقر علیه السلام بوده است. در انتهای همین روایت امام صادق علیه السلام تذکر می‌دهد: «احادیثی را که با کتاب خدا و سنت پیامبر گرامی اسلام (ص) مخالفت دارد، نپذیرید.» و همان طور که اشاره کردیم روایت زنده کردن مردگان توسط یدالله اعظم نه تنها

خلاف کتاب خدا نیست بلکه طبق فرمایشات فراوان آن بزرگواران (قولوا ماشئتم و لن تبلیغوا) قطره‌ای است از دریای فضایل و مقامات ایشان که از جانب خدا به ایشان افاضه شده است.

۳- انحصار فهم قرآن به ائمه (ع)

در صفحه ۱۴ می‌نویسد: «از موضوعاتی که غالیان شیعی در مورد اثبات آن سرسختانه تأکید ورزیده‌اند، منحصر کردن فهم قرآن به ائمه اهل بیت (ع) است.» طبق بیان نویسنده می‌بایست حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را اولین غالی شیعی معرفی کرد زیرا آن بزرگوار در خطبه غدیریه فرمود: «معاشر الناس: تدبروا القرآن وافهموا آیاته وانظروا إلیه إلی محکماته و لاتتبعوا متشابهه فوالله لن یبین لکم زواجره و لا یوضح لکم تفسیره إلا الذی أنا اخذ بیده» (طبرسی، احمدین علی بن ابی طالب، ۱/۱۳۰؛ مجلسی، ۳۷/۲۰۸)، یعنی: ای گروه مردم! درباره قرآن بیندیشید، و از آیاتش سر در آورید و همیشه به محکمت آن ناظر باشید و نباید از متشابه پیروی کنید، و قسم بخدا که کسی نمی‌تواند حقائق و دقائق قرآن را تفسیر و بیان کند مگر آن که من دستش را گرفته‌ام.

۴- تأویل برخی آیات به ولایت ائمه (ع)

مقدمتاً باید متذکر گردید که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «إنک تقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله» (ابن حجر هیتمی، ۲/۳۶۱؛ احمد حنبلی، ۳/۴۲۰؛ نسایی، ۴۰؛ حاکم نیشابوری، ۳/۱۳۲؛ ابن اثیر، ۴/۳۲؛ ابوبکر هیشمی، ۹/۱۳۳؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء/۱۷۳)، یعنی: همان گونه که من بر سر تنزیل قرآن جنگیدم تو نیز بر سر تأویل آن جنگ خواهی کرد.

نگاهی دیگر به مبحث غلو / ۹۵

نویسنده مقاله در ابتدای صفحه ۱۹ می‌نویسد: «برای مثال عیاشی (۳۲۰ ق) و تنسی چند از مفسران اثرگرای شیعی در ذیل شریفه «یا أيها الناس قد جاءکم الرسول بالحق من ربکم فآمنوا خیراً لکم و إن تکفروا فإن لله ما فی السموات و الارض و کان الله علیماً حکیماً» (النساء، ۱۷۰)، مهمترین هدف دعوت پیامبر گرامی اسلام (ص) را دعوت به ولایت حضرت علی (ع) ذکر کرده‌اند و حتی آیاتی را [که] دعوت به مبدأ و معاد است، به ولایت تأویل کرده‌اند. عین عبارت آنان چنین است: «یا أيها الناس قد جاءکم الرسول بالحق من ربکم فی ولایة علی فآمنوا خیراً لکم و ان تکفروا بولایته فان لله ما فی السموات و ما فی الارض و کان الله علیماً حکیماً». (عیاشی، ۱ / ۲۸۵؛ فیض کاشانی، ۱ / ۵۲۳؛ ابن شهر آشوب؛ المناقب، ۲ / ۳۰۱)

اولاً: طبق آیه «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی» (المائدة، ۳) تا پیش از ابلاغ ولایت جناب امیر المومنین علی علیه السلام دین ناقص است. زیرا معنا ندارد دین کامل، کامل شود. لذا اگر رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله ولایت حضرتش را ابلاغ نفرماید «فما بلغت رسالته». (المائدة، ۶۷)

ثانیاً: ظاهراً نویسنده به تفسیر مجمع البیان که صاحبش را مفسری اعتدال‌گرا می‌داند مراجعه نکرده است. مرحوم طبرسی در ذیل «بالحق» به نقل از امام باقر علیه السلام می‌نویسد: «بولایة من أمر الله تعالی بولایته: به ولایت کسانی که از جانب خدا مأمور هستید.» (طبرسی، فضل بن الحسن، ۳ / ۲۴۵) اما به ولایت چه کسانی مأمور هستیم؟ «إنما ولیکم الله و رسوله و الذین ءامنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم رکعون». (المائدة، ۵۵)

بنابراین علاوه بر عیاشی، فیض کاشانی و ابن شهر آشوب، مرحوم طبرسی نیز چنین تفسیری را پذیرفته است. [جهت بررسی بیشتر نک: البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی، ۳ / ۳۵۶-۳۵۷]

نویسنده مقاله در مقام انکار، در صفحه ۱۹ می‌نویسد: «نیز قمی (زنده قبل از ۳۲۹ هـ.ق) در تفسیر خود منظور از «حق» را «ولایت امیرالمؤمنین» و نیز معنای «صراط» را «امام» ذکر کرده است.»

به نظر نویسندگان این سطور با توجه به روایات فراوانی که در کتب روایی شیعه موجود است «صراط» و «حق» جز ولایت و امامت ائمه معصومان علیهم السلام چیزی نیست. لکن از نظر نویسنده مورد بحث که تفسیر مجمع البیان را معتدل می‌داند: «إنه النبى صلى الله عليه وآله وسلم والأئمة القائمون مقامه، وهو المروى فى أخبارنا». (طبرسی، فضل بن الحسن الطبرسی، ۶۶/۱)

در میان علمای شیعه به غیر از قمی (۲۸/۱)، عیاشی (۴۴/۱، ۲۵)، ابن شهر آشوب (۷۳.۳)، شیخ صدوق نیز با ذکر سند از عبیدالله الحلبي از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «الصراط المستقیم امیر المؤمنین علی علیه السلام» (صدوق، معانی الاخبار، ۳۲) و نیز با ذکر سند از مفضل بن عمر نقل می‌کند: قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الصراط، فقال: «هو الطريق إلى معرفة الله عزّ وجلّ، وهما صراطان: صراط في الدنيا، و صراط في الآخرة. فأما الصراط الذي في الدنيا، فهو الامام المفترض الطاعة، من عرفه في الدنيا و اقتدى بهداه مرّ على الصراط الذي هو جسر جهنم في الآخرة، و من لم يعرفه في الدنيا، زلّت قدمه عن الصراط في الآخرة، فتردى في نار جهنم» (همانجا) و نیز با ذکر سند از امام سجاد علیه السلام نقل می‌کند: «ليس بين الله و بين حجته حجاب، و لا الله دون حجته ستر، نحن ابواب الله، و نحن الصراط المستقیم، و نحن عيبة علمه، و نحن تراجمه وحيه، و نحن ارکان توحیده، و نحن موضع سرّه». (همانجا، ۳۵)

نکته آنکه در زیارات مطلقه حضرت امیرالمؤمنین (ع) عبارت «السلام على الصراط

الواضح» دیده می‌شود. (قمی، مفاتیح الجنان/۶۰۶)

نگاهی دیگر به مبحث غلو / ۹۷

این تأویل از «صراط» در منابع اهل سنت نیز وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

الف - حسکانی در شواهد التنزیل بابی دارد تحت عنوان: فمن سورة الفاتحة [نزل فیهم علیهم السلام] قوله عز اسمه «اهدنا الصراط المستقیم» که در آن بیست حدیث را با ذکر سند نقل می‌کند.

یکی از آن احادیث چنین است: «... عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله لعلی بن أبی طالب: أنت الطریق الواضح و أنت الصراط المستقیم، و أنت یعسوب المؤمنین». (حسکانی، ۵۷/۱)

ب - قندوزی حنفی درینابیع الموده در ذیل آیه «وأن هذا صراطی مستقیما...» (البقره، ۲۵۶) می‌نویسد: «... الصراط المستقیم، الامام. و لاتتبعوا السبل یعنی غیر الامام». همچنین در ذیل آیات ۷۳ و ۷۴ سوره مومنون سه روایت دیگر نقل می‌کند که منظور از صراط، ولایت علی علیه السلام است. (قندوزی حنفی، ۱۳۱/۱؛ ۱۳۴-۱۳۵)

ج - ثعلبی در تفسیرش ذیل آیه «اهدنا الصراط المستقیم» از ابو بریده نقل می‌کند: «صراط محمد و آله علیهم السلام». (به نقل از: اللوامع النورانیه، سیدهاشم بحرانی، ۵۱) و اما در مورد واژه «حق» و ارتباط آن با «ولایت علی علیه السلام» روایات زیر در منابع اهل سنت قابل تأمل است:

الف - «علی مع الحق و الحق مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض». (ترمذی، ۲۹۸/۲)

ب - «الحق مع علی بن ابی طالب علیه السلام حیث دار». (جوینی، ۱۷۶/۱)

نمونه دیگر از تأویلاتی که نویسندگان مقاله آن را نپذیرفته، تأویل «میزان» به «امام» است. ایشان بدون ارائه هیچ گونه دلیلی چنین تأویلی را نادرست شمرده و تنها به ذکر روایت از تفسیر قمی بسنده نموده است.

جالب آن که در فرازی از زیارات مطلقه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که به نقل از شیخ مفید و شهید وسید بن طاووس و دیگران نقل شده می‌خوانیم: «السلام علی میزان الاعمال» (قمی، مفاتیح الجنان/۶۰۵) [جهت بررسی بیشتر بنگرید به: مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین، حافظ رجب البرسی، ص ۹۶-۹۹ فصل: علی علیه السلام المیزان یوم القیامه و ص ۲۸۸-۲۸۹ فصل: علی علیه السلام صاحب الجنان و قسیم المیزان] در مورد تأویلات دیگری که نویسنده بحث نموده است (همچون تأویل امانت به امامت، تأویل آیات به طعن در خلفا و تأویل دین به حضرت علی (ع) و ...) به صرف اینکه روایات در تفاسیر قمی، حویزی، عیاشی و فیض کاشانی آمده و در تفاسیر طبرسی و شیخ طوسی ذکر نشده، آنها را ساخته غلات پنداشته است.

لکن همان طور که بیشتر در مورد تأویل «مرج البحرین» و «صراط» و «آیه ۱۷۰ سوره نساء» گذشت، در تفسیر مجمع البیان نیز از این گونه تأویلات ذکر گردیده است. به عنوان مثال در ذیل آیه ۳۷ سوره مدثر که می‌فرماید: «لمن شاء منکم أن یتقدم أوتی آخر» مرحوم طبرسی می‌نویسد: «و روی محمد بن الفضیل، عن أبی الفضل، عن أبی الحسن علیه الاسلام أنه قال: کل من تقدم إلى ولائتنا تأخر عن سقر، وکل من تأخر عن ولائتنا، تقدم إلى سقر» (طبرسی، فضل بن الحسن، ۱۸۶/۱۰) همانطور که مشاهده می‌شود این گونه تأویلات در مجمع البیان نیز وجود دارد لکن دلیلی نیست هر آن چه در تفاسیر دیگر از این نوع احادیث برخوردار کردیم کار غلات بدانیم به صرف آن که در مجمع البیان یا تبیان نیامده است! چه بسا این احادیث به مرحوم طبرسی و شیخ طوسی رحمة الله علیه نرسیده و یا در تنگنای شرایط زمانه به نگارش آن احادیث دست نزده‌اند و...

۵- نقل افسانه درباره ائمه در منابع اهل سنت!

نویسنده در صفحات ۱۶ و ۱۷ مقاله، روایتی را از تفسیر فرات کوفی، مناقب ابن شهر آشوب و بحار الانوار مجلسی با عنوان «نقل افسانه درباره ائمه» ذکر می‌کند. ایشان همچون

نگاهی دیگر به مبحث غلو ۹۹

موارد گذشته تنها به ذکر روایت پرداخته و هیچ گونه دلیل و مدرکی از قرآن و یا روایات معصومان علیهم السلام مبنی بر جعلی بودن آن و چگونگی دخالت غلات در جعل آن ارائه نکرده است.

نکته قابل تأمل آنکه این روایت زیبا علاوه بر منابع شیعه در برخی از منابع مشهور اهل سنت نیز آمده است. (حسکانی، ۱/۳۴۵؛ خطیب بغدادی، ۳/۲۸۹)

وحدت حقیقی پیرامون حبل‌الله

نویسنده در صفحه ۲۵ ذیل «نتیجه» می‌نویسد: «بی شک تأکید بر مشی و شیوه مفسران اعتدال‌گرای شیعه می‌تواند زمینه را برای همدلی و وحدت بیش‌تر میان فرقه‌های مختلف مسلمان و اتحاد آنان فراهم آورد».

آری! برای رسیدن به اهداف و مقاصد سیاسی و امنیتی وحدت دستاویزی است مناسب. لکن درباره فهم حقیقت قرآن و شناخت و معرفت اولیای دین نمی‌توان به بهانه وحدت، از عقاید حقه صرف‌نظر کرد. نبی مکرم اسلام و بسیاری از انبیای الهی که خود از منادیان حقیقی وحدت بودند، وحدت باطل را به تفرقه تبدیل کردند. وحدت حقیقی حول حق و آن جز ولایت معصومان (ع) نمی‌باشد: «واعتصموا بحبل الله جميعاً» (آل عمران، ۱۰۳) که امام صادق علیه السلام درباره آن فرمودند: «نحن حبل الله». (ابن عقده کوفی، ۱۸۵)

نتایج مقاله

- ۱- منظور از غلو و گزافه‌گویی طبق آیات قرآن کریم و روایات ائمه معصومان علیهم السلام، نسبت الوهیت دادن به بندگان و نیز پایبند نبودن به احکام شریعت است.
- ۲- ذکر فضایل و اقرار به مقامات والای ائمه معصومان علیهم السلام برخلاف آن چه نویسنده مقاله مورد بحث معتقد گردیده ربطی به بحث غلو ندارد.

- ۳- هیچ گونه دلیل عقلی و نقلی وجود ندارد که آن چه راجع به فضایل معصومان (ع) در تفاسیر روایی آمده لکن در مجمع البیان و تبیان ذکر نشده، ساخته غلات و جعلی است.
- ۴- بسیاری از تأویلاتی که نویسنده مقاله منکر آن شده، در منابع معتبر اهل سنت نیز آمده و تنها ذره ای است از شأن والای حضرات معصومان (ع).
- ۵- به بهانه وحدت نمی توان از عقاید، معارف و فضایل اهل بیت (ع) چشم پوشید.

کتابشناسی

- ۱- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند.
- ۲- سید رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، به ترجمه فیض الاسلام (بی تا، بی جا).
- ۳- انصاری، محمد باقر، خطابه غدیر، تهران، انتشارات تک، ۱۳۸۸ هـ.ش.
- ۴- ابن اثیر، اسد الغایة فی معرفة الصحابة، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ۵- ابن جوزی، تذکره الخواص، بیروت، مؤسسه اهل البیت، ۱۴۰۱ هـ.ق.
- ۶- ابن حنبل، احمد، مسند، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ هـ.ق.
- ۷- ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، قم، انتشارات علامه، المطبعة العلمیه.
- ۸- ابن عقده کوفی، ابو العباس احمد بن محمد بن سعید، قم، دلیل ما، ۱۴۲۴ هـ.ق.
- ۹- بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۹ هـ.ق.
- ۱۰- بحرانی، سید هاشم، اللوامع النورانیة فی اسماء علی و اهل بیته القرآنیة، قم، المکتبه المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریة، ۱۴۲۹ هـ.ق.
- ۱۱- ترمذی، ابو عیسی محمد بن عیسی، سنن، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۲۳ هـ.ق.
- ۱۲- جوینی، ابراهیم بن محمد، فرائد السمطین، بیروت، مؤسسه المحمودی.
- ۱۳- حاکم نیشابوری، ابو عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، بیروت، دار المعرفه.
- ۱۴- حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، شواهد التنزیل، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۳ هـ.ق.
- ۱۵- حسینی نجفی، سید شرف الدین، تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العتره الطاهره، قم، مؤسسه الامام المهدی علیه السلام، ۱۴۰۷ هـ.ق.
- ۱۶- خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی، بیروت، دارالکتاب العربی.

نگاهی دیگر به مبحث غلو ۱۰۱

- ۱۷- رجب البرسی، حافظ، مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین (ع)، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۲۲ هـ.ق.
- ۱۸- سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء، مصر، مطبعة السعادة، ۱۳۷۱ هـ.ق.
- ۱۹- سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی التفسیر المأثور، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ هـ.ق.
- ۲۰- صدوق، محمد بن علی، الخصال، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۳ هـ.ق.
- ۲۱- همو، معانی الاخبار، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۱ هـ.ش.
- ۲۲- طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ هـ.ق.
- ۲۳- طبرسی، ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب، احتجاج (ترجمه بهراد جعفری)، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۱ هـ.ش.
- ۱۴- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، طهران، المکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۸۰ هـ.ق.
- ۲۵- قمی، عباس، کلیات مفاتیح الجنان، اصفهان، مهراثمن الائمه علیه السلام، ۱۳۸۴ هـ.ش.
- ۲۶- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم، مؤسسه دارالکتب، ۱۴۰۴ هـ.ق.
- ۲۷- قندوزی حنفی، سلیمان بلخی، ینابیع الموده، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۸ هـ.ق.
- ۲۸- کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، اصول کافی (ترجمه و شرح محمدباقر کمره‌ای و تصحیح محمدباقر بهبودی و علی اکبر غفاری)، انتشارات اسلامیه، ۱۳۷۹ هـ.ش.
- ۲۹- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار (ع)، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ هـ.ق.
- ۳۰- نسایی، احمد بن شعیب، الخصائص، کانون انتشارات شریعت.
- ۳۱- هیثمی، ابن حجر، الصواعق المحرقة، مصر، مکتبه القاہرہ، ۱۳۸۵ هـ.ق.
- ۳۲- هیثمی، نورالدین علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بیروت، دارالکتب.
- ۳۳- دهقان منگابادی، بمانعلی، پژوهش نامه قرآن و حدیث، مجله علمی - پژوهشی انجمن علوم قرآن و حدیث ایران، سال دوم، شماره ۵، زمستان ۸۷ هـ.ش.

